



۲۰۱۷/۰۵/۱۵



سید هاشم سدید

افشای رسوائی اتحاد چند انسان بی پرستی!

بخش سوم (قسمت II)

من نبرد دین با علم را شرم آور می خوانم، و مسعود فارانی، این مقاله را به عنوان سندی در "راه ماندگی" من به رخ من و دیگران می کشد! کدام یک از ما دو نفر در راه مانده ایم؟

- من، که در پی ارزش های نو هستم و می خواهم علم را مشعل راه تاریک زندگی انسان قرار بدهم و همگام با لحظه ها به سوی آینده و تغییر در همه عرصه های زندگی به پیش بروم،
- یا مسعود فارانی، که با اندیشه هایی که تا کنون سبب هیچ تحول مادی و معنوی در جهان نشده است؟
- من، که در تلاشم برای پرسش های نو پاسخ های نو پیدا کنم،
- یا مسعود فارانی که با افکار طالب و داعش و حقانی و ملا ایاز و هاشمیان و رفقایش سد راه هر چه علم و عالم و متفکر و روشنفکر و روشنگر و پیشرو در کشور هست، می شود؟
- من، که برای خردمند ساختن جامعه طرفدار در دستور قرار دادن کار های نظری و عملی تازه به تازه و بدون مرز هستم،
- یا مسعود فارانی که با اندیشه های منحط هاشمیان ها می خواهد هیچ نظر و عمل نو در جامعه تجربه نشود و کماکان سلطه تف فروشان دین فروش در جامعه بر قرار ماند؟
- من، که می خواهم از همه آنانی که در عقب مانی این کشور دست داشته اند، بپرسیم که دلیل آنچه طی قرن ها بر ما گذشته است، چیست و چرا چنین خوار فقیر و بینوا هستیم،
- یا مسعود فارانی و رفقایش که می گویند: هر که چنین سؤال هایی را مطرح کند ملحد و کافر است؟

کدام یک در راه مانده است و قابل دلسوزی و ترحم می باشد؟!

دوستی قصه می کند:

ملائی حین خطبه نماز جمعه در مسجدی در شهر چاریکار می گفت: «در قرآن از ۷۰۰۰ علم نام برده شده است. کافران از ۳۵۰۰ آن اطلاع دارند و استفاده می کنند. ناراحت نشوید، علومی را که کافران از قرآن آموخته و پرورش داده اند، از جمله خشره ترین علوم هستند. آنچه باقی مانده و هنوز کشف نشده، علوم اصلی و اساسی و مهم هستند، که قرار است ما مسلمان ها آن ها را کشف کنیم. و به زودی این کار را خواهیم کرد!»

یک انسان شیر حلال خورده، از میان آن همه انسان، از این ملائی که با چنان دقت از تعداد علمی که در قرآن ذکر شده خبر دارد نمی پرسد، که چگونه ممکن است از خدا علم خشره پدید آید؟؟ و این که، در کجای قرآن چنین چیزی گفته شده است و کدام علوم؟

و این ۳۵۰۰ علمی که باقی مانده، کدام علوم هستند؟ با کدام دانش و با کدام پیش زمینه علمی - فنی شما ۳۵۰۰ علم باقی مانده را کشف و عملی می کنید؟ و چرا آن ۳۵۰۰ علمی را که قبلاً کافران کشف کردند، شما نخواستید یا نتوانستید کشف کنید؟ با آن که قرآن از شماسنت و پیش و بیشتر از کافران در اختیار شما بوده است؟
که به راه مانده ست؟

- من، که به این انسان اعتراض می کنم و سخن او را، مانند سخنان هاشمیان واهی و یاوه می خوانم،
- یا مسعود فارانی و رفقای مانند هاشمیان که بر چشم چنین انسان هائی بوسه می زنند؟

انسانی که به تصور مسعود فارانی در راه مانده است، می گوید: پیامبر هم مثل هر انسان دیگری یک انسان است، جز این که برای وی وحی نازل می شد، همان گونه که در آیت ۶ سوره فصلت آمده است: «بگو من بشری چون شمایم جز اینکه به من وحی می شود که خدای شما خدای یگانه است پس مستقیماً به سوی او بشتابید و از او آمرزش بخواهید و وای بر مشرکان.» ولی کسانی که با مسعود فارانی رابطه دارند و مانند وی فکر می کنند، بدون این که از دین خود خبر داشته باشند، از پیامبر خدا می سازند؛ و مرا تکفیر می کنند!

کدام یک در راه مانده ایم. اگر نشانه های روندگی همین باشد، من این امتیاز و فزونی را به مسعود فارانی و همفکرانش تبریک می گویم و با آواز بلند، آنقدر بلند که گوش های باند جاهلان کر شود، فریاد می زنم که مرا این سهم کهنه پرستی و این در جا ماندگی غنیمت و نعمت بزرگی است، بیشتر از این آرزوی داشتن چیزی را ندارم!!

۲- مسعود فارانی، این نادان بی همتا، در مورد محمود فارانی و شعر نو می گوید سدید چرا گفته است: «بعضی از هموطنان ما آقای محمود فارانی را بانی شعر نو در افغانستان می دانند.

سؤال من از آقای مسعود فارانی این است که :

- آیا این خبر درست است یا نه؟
- آیا آقای محمود فارانی این نوع شعر را خود ابداع نموده بودند، یا به تقلید از دیگران به سرودن آن پرداختند؟ اگر موثق نیست، پس بفرمائید که این صنعت شعری در کجا پدید آمد و از چه راهی به افغانستان، به آقای محمود فارانی و به شما رسید؟» و بعد از نقل این هفت سؤال با پرخاشی که نشان از رنجش بیش از حد دارد، می گوید: «بعضی نی بلکه جناب صلاح الدین خان سلجوقی، محقق و شعر شناس، جناب واصف باختری شاعر و نویسنده، جناب پرتو نادری شاعر و نویسنده و جناب داکتر شمس الحق آرینفر شاعر و نویسنده به این مقوله معترف اند که محمود فارانی بانی شعر نو در افغانستان است. سدید از این سؤال خود واضح است که منظوری دارد...»

بلی، من منظوری دارم. و منظور من همین بود، که به مسعود فارانی این حقیقت روشن را برای چندمین بار بازگو کنم، که شعر سپید و نو از طریق ایران به افغانستان، به محمود فارانی، به داوود فارانی، به فاروق فارانی، به شما و دیگران رسیده است، اما شما از گفتن این واقعیت، چون امروز بنا بر تعلقاتی که با دشمنان پر از تعصب زبان فارسی و ایرانیان دارید، با رندی گریز می کنید و قصه را می برید به دوران انقلاب صنعتی انگلستان و غرب...

وقتی من سؤال می کنم : «پس بفرمائید که این صنعت شعری در کجا پدید آمد و از چه راهی به افغانستان... رسید» منظور از عبارت "از کجا" اشاره ضمنی به اروپا بود؛ من می دانم، که این گونه شعر در اروپا رواج پیدا کرد و از آن جا به همه کشور های جهان، از جمله به ایران سرایت کرد یا سرایت داده شد.

من ایرانیان را بانی اصلی و اولیه این نوع شعر نمی دانم! ایران نیز مانند بسیاری از کشور های دیگر در جهان این نوع شعر را از اروپا کاپی کرده است؛ و "از چه راهی"، اشاره ای است به ایران؛ یعنی ما آن را از ایرانیان تقلید نموده ایم. این نظر من مسعود فارانی را سخت بر افروخته ساخت؛ آن قدر که با عصبانیت می نویسد:

«زیرا این کوتاه نظر [منظور سدید است] با این سواش میخوهد نیمایوشیج شاعر درجه بیستم جامعه ایران را که در سطح

سدید هذیان گوئی و هزلیات دارد بر اجماع شاعران جامعه ما و جامعه تاجیکستان بزور تبلیغات ترجیع بدهند...»

مسأله، ترجیع دادن ایرانی به افغان نیست، بلکه اظهار یک واقعیت پیدا و آشکار است، که مسعود فارانی از روی خشک اندیشی آن را نمی خواهد بپذیرد و با آن که بر من خشم می گیرد، خود با نشر مصاحبه ویدئویی آقای داکتر شمس الحق آریانفر و پرتو نادری، همان چیزی را نادانسته اذهان و تأیید می کند، که من بیان داشته ام.

جناب آریانفر در جواب پرسشی متصدی برنامه "با بوی ماه" در برنامه ۶۳، در باب شعر نو و رابطه آن با محمود فارانی می گویند:

«فارانی شاعر است، اما هیچ چیزی تکرار سابق ندارد. قصیده نسوده. رباعی سرانی نکرده. هر چیزی که گفته نو است. چارپاره می گوید؛ گونه ای از بیان نو در همان عصر است، که می رود به طرفی، گذار است به طرف شعر سپید و شعر نیمایی. و بعد از آن غزلی اگر می گوید، غزلی نو است؛ بیان، نگاه نو، بیان کلاسیک و شعر نیمایی.»

آقای پرتو نادری هم در همین برنامه، محمود فارانی را، همان گونه که من گفته ام، از جمله نخستین نیمایی سرایان به حساب می آورند.

کسانی که این ویدئو را در افغان جرمن آنلاین تماشا نموده اند، حتماً شنیده اند، که این دو شخصیت مطرح افغانی در عرصه شعر و ادب و فرهنگ و نویسندگی چگونه محمود فارانی را پیروی سبک شعری نیمایوشیج، به گفته مسعود فارانی شاعر درجه بیستم ایران، می خوانند.

جای بسیار تعجب است، که مسعود فارانی با کدام عقل و منطق، وقتی گفته مرا قابل قبول نمی داند و آن را با تیزی و تندى رد می کند و نیمایوشیج را شاعر درجه بیستم ایران می خواند و مرا هم مثل او در جمله هذیان گویان حساب می کند، چنین سند معتبری را که برملا کننده موضع و نظریات بی پایه و نادرست وی در باب آن چه من راجع به محمود فارانی و ورود شعر نو به افغانستان گفته ام، در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر می رساند؟ بر من خشم می گیرد، ولی بر این دو شاعر و نویسنده، که همان چیزی را می گویند، که من گفته ام، نه تنها خشم نمی گیرد، که گفتار آن ها را به گوش مردم می رساند، تا فرهنگی بودن فارانی ها را به رخ مردم بکشد، درحالی که بحث من بر سر نوع شعری بود، که محمود فارانی می سرود و راه ورود آن به افغانستان، نه فرهنگی بودن و فرهنگی نبودن فرزندان سید جان آغا!! از این هم تعجب برانگیز تر سکوتی است، که حلقه های خاصی در افغان جرمن در این زمینه اختیار کرده اند، به خصوص آقای قیس کبیر که در هیئت وکیل مدافع مسعود فارانی ظاهر شدند، بدون این که از دنیا خبر باشند، چنان از کنار این ماجرا با خاموشی رد می شوند، که گوئی هیچ چیزی اتفاق رخ نداده است! به این می گویند پله بینی و احترام به روابط در برابر ضوابط!!!

خلاصه مجبوراً باید گفت، که مسعود فارانی از عقل بیگانه شده است! چه خوب گفته اند: "کسی را که خدا می زند، سر تخته گ ... می رود!"

می گوید: چرا کلمه "بعضی" را به کار برده ای؟ مگر این چهار نفر را که به عنوان شاهد برای فرهنگی بودن فارانی ها آورده ای به نسبت همه جامعه نمی توانیم یک گروه یا "بعضی" از انسان ها بخوانیم؟

مسعود فارانی فراموش نموده است، که افغانستان کم از کم سی میلیون جمعیت دارد، که اکثریت کامل آن نه محمود فارانی را می شناسند، نه مسعود و برادران دیگرش و "آغا صاحب" را و اصلاً نمی دانند، که شعر نیمایی چیست؟ و نیمایوشیج کیست؟

...

علاوه بر این چون مسعود فارانی نیمایوشیج را شاعر درجه بیستم می خواند و آقایان پرتو نادری و آریانفر محمود فارانی را رهرو راه نیما می خوانند، پس قاعدتاً محمود فارانی باید شاگرد یک شاعر درجه بیستم ایران باشد و داوود و فاروق و خودش به ترتیب شاگردان بیست دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم، اگر دیگر شاعران ایرانی و افغانی از ایشان بهتر نبوده باشند؟! سؤال دیگر من این است، که چرا محمود فارانی سبک یک شاعر درجه بیستم ایران را انتخاب و از وی پیروی کرد؟ اگر از ایرانیان پیروی می کرد، چرا از یک شاعر درجه یک ایران پیروی نکرد؟

به دو دلیل: یک (محمود استعداد تعقیب راه شعرای درجه یک و دو و... ایران را نداشت؛ و دو) کسی دیگر که بهتر از نیمایوشیج بوده باشد، نه در ایران، نه در تاجیکستان و نه در افغانستان، وجود نداشت!

مسعود فارانی درست گفته است. من طبع و استعداد شعر گفتن را ندارم. چنین چیزی را محمود فارانی و داوود فارانی در سال ۱۳۴۷، آن زمان که هر دو عضویت گروه پرچم را دارا بودند، به من گفته بودند.

پایان بخش سوم قسمت II

ادامه دارد

بخش های قبلی را با کلیک بر لینک های آتی مطالعه کنید:

بخش اول

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_behossul_.pdf

بخش دوم

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_bay_pransip_۰۲.pdf

بخش سوم (۱)

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/Sadid_SH/s_hachem_efshaaye_raswaii_tshand_ensaan_۳_۱.pdf